

تماشای شفق قطبی در منفی ۶۰ درجه

روایتی اختصاصی و خواندنی از سفر به «مورمانسک» روسیه از عکس گرفتن با گوزن های قطبی تا غذای ارزان و تجربه سورتمه سواری

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه ۲۹ آبان ۱۴۰۰
۱۴ ربیع الثانی ۱۴۴۳ • ۲۰ نوامبر ۲۰۲۱
شماره ۲۰۸۵

۲۰۲۵



ساعت ۱۲ شب رفتیم به دنبال شفق قطبی

ایرنا با تمام خستگی امروز و شب قبل که خودش در جریان بود، گفت که به سرعت آماده شوید چون من ساعت ۱۱ (۲۳) منتظرم تا برای مشاهده شفق قطبی برویم. هیچ کدام از نظر بدنی، آمادگی بیرون رفتن دوباره را نداشتیم اما فکر دیدن شفق قطبی این انگیزه را در ما تقویت کرد که استراحت را فراموش کنیم. بعد از گرم و صرف کردن چند کسرو که تنها چیزی بود که در عرض یک ربع حاضر می شد، برای دیدن شفق قطبی و شکار این لحظه که ظاهر ازمان بسیار کمی هم برای نمایش در آسمان فرصت هست، راه افتادیم. سوار بر خودروی ایرنا در شبی برفی و سرد در جاده های لغزنده اطراف شهر در جست و جوی شفق قطبی بودیم. ایرنا همراهمان یک عکاس حرفه ای هم آورده بود تا راحت تر بتوانیم این لحظات را شکار کنیم و با شفق قطبی عکس یادگاری بگیریم. به این طرف و آن طرف آسمان چشم دوخته بودیم، هر از چند گاهی ایرنا خطاب به همراه عکاسش شخصی، کاری بس بی رحمانه است. اما بالاخره این هم جزئی از تورمان بود. لباس های محافظ بر تن کردیم و داخل مجموعه ای از انواع سگ ها شدمیم که می توانستیم هر کدام را از نوازش کنیم. لیدر هاسکی پارک در باره شان برای مان توضیحات می داد و ما نظاره گر بودیم. من به رغم ترسی که

با لباس های محافظ وارد هاسکی پارک شدیم



داشتیم، سعی کردم به سگ ها نزدیک بشوم و دوستی به سرشان بکشم و این تجربه بسیار خوبی برای کنار آمدن با ترسم شد که از دوران کودکی همراهم بوده است. سپس وارد یک کلبه زیبا با تزیینات جالب شدیم و چندین میان وعده را امتحان کردیم. بعدش هم برگشتیم داخل خودرو و همراه ایرنا به سمت دهکده سامی ها حرکت کردیم.

روز دوم حضور در مورمانسک ابتدا به سمت هاسکی پارک رفتیم. کل بزرگراه ها، خیابان ها، کوچه ها و جای جای کشور روسیه و این شهر دیدنی در آن موقع سال به خاطر فصل پاییز، انگار محل رقص رنگ ها بود و ما سر مست از این همه زیبایی، در خیابان هامی تاختم تا بلکه، لذت بیشتری از این شهر و طبیعت اش ببریم. راستش هاسکی پارک یا همان پارک سگ ها چندان برای من جالب توجه نبود چون هم از سگ می ترسم و هم اصلا علقه ای به آزار هیچ نوع موجود زنده ای ندارم و از نظر من مخصوصا در این زمان که این قدر فناوری پیشرفت کرده، استفاده از حیوان بی زبان برای کارهای شخصی، کاری بس بی رحمانه است. اما بالاخره این هم جزئی از تورمان بود. لباس های محافظ بر تن کردیم و داخل مجموعه ای از انواع سگ ها شدمیم که می توانستیم هر کدام را از نوازش کنیم. لیدر هاسکی پارک در باره شان برای مان توضیحات می داد و ما نظاره گر بودیم. من به رغم ترسی که

تمام وسایل سامی ها، یک قسمت از بدن حیوانات بود!

سامیان تنها مردم بومی اسکاندیناوی هستند که شمالی ترین مردم بومی اروپا به شمار می آیند. آن ها قبیله ای در روسیه هستند که اصالت خود را از زمان قدیم حفظ کردند و هنوز یادگاری های قدیمی در محل زندگی شان، خود نمایی می کرد. ابتدا وارد خانه ای شدیم که تمام دیوار های آن پوست گوزن پوشیده شده بود. من احساس خیلی بدی داشتم. شاید حدود ۵۰ گوزن از بین رفته بودند تا این خانه پوشیده شود! همچنین تقریبا تمامی وسایل آن ها از یک قسمتی از بدن حیوانات بود. یک کیف در آن جا به نشان دادند که باور نمی شد حتی از پوست ماهی هم برای درست کردن وسایل استفاده کرده بودند. خانمی که آن جا بود احساس می کرد قدرت بالایی در به دست گرفتن ذهن افراد دارد و به ما می گفت که چشم هایتان را ببندید و به یک جای خوب فکر کنید! سپس خودش صداهای مختلف ایجاد می کرد ولی واقعا احساس خاصی در ما ایجاد نمی کرد اما او خیلی روی این مسئله اصرار داشت! یک مورد جالب توجه دیگر هم این که تعریف کردند، دلیل این که در افسانه ها و فیلم های خارجی بابائوئل از شومینه وارد خانه می شوند این بوده که در اطراف خانه اقوام سامی که در قدیم زندگی می کردند، آن قدر برف می آمده که مردهای خانه برای ورود به خانه نمی توانستند از در وارد شوند و مجبور می شدند که از شومینه وارد خانه شوند. سپس به کلبه دیگری رفتیم و در آن جا با لباس اسکی موها عکس گرفتیم و دمنوش گل های را که به گوزن های ما دادیم با یک داغ تازه طبخ شده ای که در آن میوه های وحشی بود، میل کردیم.

برگشت بدون خرید سوغاتی

روز آخر بود و در حال برگشت به سمت هتل بودیم که از ایرنا خواش کردیم به جای هتل مارا در مرکز تجاری شهر پیاده کنند تا گشتی هم در بازار داشته باشیم. تقریبا چیز قابل توجهی نخریدیم و همه چیز خیلی گران بود فقط از هاپیر مارکت کمی خوراکی و ماهی تازه خریدیم و در منزل یک پلو ماهی عالی خودمان را مهمان کردیم. کل هزینه یک ماهی بزرگ برای شش نفر که اضافی هم آمد، حدود صد هزار تومان شد. شب را زود خوابیدیم چون ساعت ۸ صبح با چمدان های بسته باید برگشت می شدیم. قبل از رسیدن به هوایما، ابتدا به سمت کلیسای جامع مورمانسک رفتیم و سپس به چندین سمبل برای سربازان جنگی و همسرانی که در انتظار شوهرانشان هستند و کشتی لنین رفتیم و سپس ایرنا ما را در فرودگاه کوچک مورمانسک پیاده کرد و با کلی خاطره با ایرنا و شهر زیبای مورمانسک خداحافظی کردیم.

نیلوفر عزیزی | جهانگرد

پرونده

تقریبا همه مردم جهان با شنیدن اسم کشور «روسیه» و این که فردی قصد سفر به آن جا را دارد، دیدنی های ۲ شهر موسکو و سن پترزبورگ به ذهن شان خطور می کند. من هم همین طور فکر می کردم تا این که مهر ماه سال ۹۸ یکی از



دوستان خانوادگی مان یک بلیت با قیمت مناسب برای روسیه رزرو کرد و با مطرح کردن این موضوع با خانواده ما، جرقه شروع یک سفر هیجان انگیز را در ذهن مان زد. سفر به جایی که شنیده بودم در بعضی نقاط آن، مردم در زمستان تا سرمای منفی ۶۰ درجه را تجربه می کنند. بعد از کلی پرس و جو و تحقیق، تصمیم بر آن شد که مقصد ما ۳ شهر مسکو، سن پترزبورگ و مورمانسک باشد. دو شهر دیگر مقاصدی هستند که بیشتر ایرانی هایی که به روسیه می روند، از آن ها باز دید می کنند ولی مورمانسک این گونه نبود. حالا چرا «مورمانسک»؟ بعد از خواندن چندین سفرنامه، آن قدر حس و حال نویسنده ها در توصیف این شهر، جذاب به نظر می آمد که غیر قابل چشم پوشی بود. دیدار با شفق قطبی، گرفتن عکس یادگاری با گوزن قطبی، سوار شدن بر سورتمه در دل طبیعت برفی در حالی که سگ های هاسکی به سرعت سورتمه را می کشند، همه شان رویاهایی بودند که چندین شب قبل از حرکت در سر می پروراندم. از کودکی آرزوی چنین سفری را داشتم چون در کارتون ها یا فیلم های خارجی، سورتمه سواران را می دیدم و خاطراتی از آن ها در ذهنم داشتم. پرونده امروز زندگی سلام، روایت های اختصاصی از این سفر و اتفاقاتی است که افراد کمی در جهان موفق به تجربه شان شده اند. بنابراین از شما هم دعوت می کنم که چمدان ها یاتن را ببندید و در این سفر کاغذی با ما همراه شوید، با این تفاوت که بستن چمدان های ما برای این سفر، کاری بس دشوار بود و علت اش همراه داشتن تعداد زیادی لباس گرم و حجیم بود!

«مورمانسک» یعنی سرزمینی کنار دریا

نام مورمانسک از زبان سامی (Saami) گرفته شده و معنی آن «سرزمین کنار دریا» است. در این زبان «مور» به معنی دریا و ما به معنی سرزمین است. مورمانسک شهری در دوردست های شمال غربی روسیه در نزدیکی مرز روسیه با نروژ و فنلاند است و ما از قبل می دانستیم که رفتن به این شهر، ساده نخواهد بود. همچنین می دانستیم که اگر در تور ثبت نام نکنیم، نمی توانیم وارد مورمانسک شویم. به مورمانسک که رسیدیم، ساعت ۱۲ شب گذشته بود اما سراسری هوا طاقت را نیاورد. آن جا برای چندمین بار به این نتیجه رسیدم که انسان وقتی پیش زمینه ذهنیتی از موضوعی داشته باشد، پذیرش آن شرایط برایش راحت تر می شود.

هزینه اقامت مان برای ۳ شب شد ۳ میلیون تومان

آپارتمان دو خوابه ای که اجاره کردیم به مبلغ ۸۱۰۰ روپل (به قیمت روپل الان حدود ۳/۵ میلیون تومان) برای سه شب و چهار روز برای استفاده شش نفر برای مان هزینه در بر داشت. توری که برای سه روز در مورمانسک رزرو کرده بودیم هم به مبلغ هر نفر ۲۹۰ دلار شد. همان طور که گفتیم در این سفر شش نفر بودیم و تورمان خصوصی بود چون می خواستیم سفر خاص تری داشته باشیم و به جاهایی برویم که شاید بقیه علاقه ای به تجربه شان نداشتند. ساعت ۱۰ صبح روز اول حضورمان در این شهر، لیدر روسی به دنبال آمدن و به توصیه لیدرمان یعنی ایرنا، گرم ترین لباس هایمان را پوشیدیم و به راه افتادیم تا به اقیانوس منجمد شمالی برسیم. مسیر با طبیعت های متنوع و زیبا شروع شد، برف شدید، باران... هم به مرور ما را اغافلگر کرد تا نگرانی هایی مان برای رسیدن به مقصد زیاد شود.

خطر حمله خرس قطبی خیلی بالا بود

از هتل محل استقرار ما تا مقصدمان در اقیانوس، ۱۲۰ کیلومتر فاصله بود که ۴۰ کیلومتر آن جاده سخت و صعب العبوری داشت. جاده ای که انگار به دست انسان مسطح شده بود و از هیچ وسیله ای برای آسفالت یا هموار شدنش، کمک نگرفته بودند. در طول راه چند ایستادیم و هر بار ایرنا با کلی ترس و لرز ما را عقب ما بود چون می گفت خطر حمله خرس قطبی در این منطقه خیلی بالاست. با این حال و در همان شرایط ما کلی با مناظر طبیعی عکس گرفتیم. بعضی نقاط، برف سنگینی می باید که می گفتند اولین برف امسال را تجربه می کنند چون سفر ما در مهر ماه و ابتدای پاییز بود.

ناهار را در کافه ای با دیوار های شیشه ای خور دیم

به کافه ای در نزدیکی دریا رسیدیم. بعد از پیاده شدن به عمق فاجعه پی بردیم چون یکهو هوا خیلی سرد شد و باد تندی می وزید. در کافه، ماهی سفارش دادیم که هر بشقاب فقط دو برش ماهی به قیمت ۴۰۰ روپل (۱۸۰ هزار تومان) داشت و نشان می داد که قیمت غذا در این شهر کمی گران است. حس و حال بسیار خوبی داشتیم، دیوار های شیشه ای کافه و حیوانات شکاری که از در دیوارش آویزان بودند و ساحل ماسه ای باتابی که انگار قصد داشت از روی کل دریا رد شود، فضای این کافه را رویایی کرده بودند. بعد از صرف ناهار، لیدرمان به همراهی یک لیدر محلی با یک خودروی دیگر ما را به سمت آبشاری در نزدیکی اقیانوس منجمد شمالی بردند.

احساس کردم به مریخ سفر کردم!

این بار هم مسیر بسیار سخت و صعب العبور بود اما وقتی به آبشار رسیدیم، تمام سختی ها در لحظه با زیبایی آبشار و ترکیب آن با اقیانوس که شبیه یک تابلوی نقاشی باور نکردنی بود، فراموش شد. سپس در مسیر، سنگ های رنگارنگ و بزرگی را در ساحل دیدیم. همچنین یک قسمت از راه، سنگ هایی شبیه تخم جانوری افسانه ای مثل اژدها دیدیم که من احساس می کردم به مریخ سفر کردم. راه برگشت دقیقا همان راه رفت بود و دوباره آن ۴۰ کیلومتر سنگلاخی را طی کردیم. بدون استثنا، همه مان از بالا و پایین شدن های خودرو، حس و حال بدی را تجربه کردیم. ساعت ۳:۳۰ شب بود که به هتل رسیدیم و همه رفتیم به سمت اتاق هایمان برای استراحت که ایرنا با گفتن یک جمله، برق را از سرمان پراند! ما باید نیم ساعت دیگر دوباره راه می افتادیم و خبری از استراحت نبود!

